

**ارکان وضع:**

- واضع: وضع کننده - جعل کننده - پدر.
- لفظ: موضوع - ماوُضِعَ - دال - نام.
- معنا: موضوع له - موجود - مدلول - فرزند.

**نکته:** وضع یکی از اسباب دلالت است.

**وضع:**

- تعین و تفصیلی:** واضح مشخص؛ به دو صورت صریح و ضمنی.
- تعینی یا تفصیلی:** واضح نامشخص؛ معنای اول با معنای دوم ارتباط دارد.

**دلالت:**

- عقلی:** به کمک عقل - ذاتی.
- طبعی:** به کمک طبیعت و اوضاع و احوال.
- وضعی:** جعلی - قراردادی - اعتباری - به لفظی و غیر لفظی تقسیم می شود.

**دلالت وضعی:**

- غیرلفظی:** مانند علایم راهنمایی و رانندگی، آژیر و زبان ایمایی.
- لفظی:** به سه قسم تقسیم می شود: مطابقی، تضمینی و التزامی.

**دلالت وضعی لفظی:**

- مطابقی:** هر، همه، کل، کامل و ...؛ مطابق با موضوع.
- تضمینی:** برخی، بعضی، یا، یکی از، و ...؛ بخشی از مورد نظر.
- التزامی:** التزام، لازم، لوازم، مستلزم و ...؛ خارج از معنا [مفهوم مخالف].

### تفاوت استعمال با وضع:

- ابتدا لفظی پدید می آید و سپس استعمال می شود. یعنی وضع مقدم است؛
- وضع همیشه توأم با معنای حقیقی است، اما استعمال اعم از حقیقی و مجازی است.

**استعمال:**

- مقیقی:** کاربرد لفظ در معنای اول بدون قرینه.
- مجازی:** کاربرد لفظ در معنای دوم مرتبط با معنای اول + علاقه + قرینه صارفه.
- غلط:** کاربرد لفظ در معنای دوم بدون ارتباط با معنای اول و بدون علاقه.

**علاقه ها در کاربرد معنای مجازی:**

**مشابهت:** [شبهت]؛ **تضاد:** [ضد]؛ **کل و جزء:** [کل را گفتن، مانند دلالت تضمینی]؛ **جزء و کل:** [جزء را گفتن]؛  
**ماکان:** [عطف بماسبق]؛ **مشارفت:** [اول]؛ **سببیت:** [علت را گفتن]؛ **مُسَبَّبِيَّت:** [معلول را گفتن]؛ **مَمَلِيَّت:**  
 [محل را گفتن]؛ **مال و ممل:** [حال را گفتن].

**قرینه ها:**

- صارفه یا مانعه:** برای شناخت حقیقت از مجاز؛  
 [لفظی، ماقال، مقالیه، مقالیه.]  
 [غیرلفظی، مقامیه، اوضاع و احوال.]
- معینه یا موهمه:** برای شناخت مشترک لفظی؛  
 [لفظی، ماقال، مقالیه، مقالیه.]  
 [غیرلفظی، مقامیه، اوضاع و احوال.]

**نکته:** مُقَيَّد و مُقَيَّد به ترتیب همان سَبَب و مُسَبَّب هستند : مفعول و فاعل.

**الفاظ:**

- مهمل:** بدون معنا.
- مستعمل:** دارای معنا؛

**الفاظ مستعمل:** **مفتم:** [منقسم بر جزئی و کلی (مشترک معنوی) و کلی نیز بر دو نوع: متواپی و مشکک است]؛  
**مشترک لفظی:** [دارای معانی متعدد (بر عکس مترادف)؛ به دو نوع لفظیه یا مقامیه و حالیه یا مقامیه تقسیم می شود]؛  
**حقیقت و مجاز:** **مترادف:** [اصل بر عدم مترادف است]؛ **مرتجل:** [کاربرد معنای بی ربط]؛ **منقول:** [به سه نوع: (منقول عرفی، منقول شرعی و منقول قانونی تقسیم می شود)؛ نام های دیگر: مجاز لغوی، وضع تعینی و حقیقت عرفی].

**احکام:** **تاسیسی:** انشایی، هم برای عرف و هم برای شرع.  
**امضایی:** برای موضوعات عرفی است. [عرف: تایید عرف؛ شرع: تایید شارع].

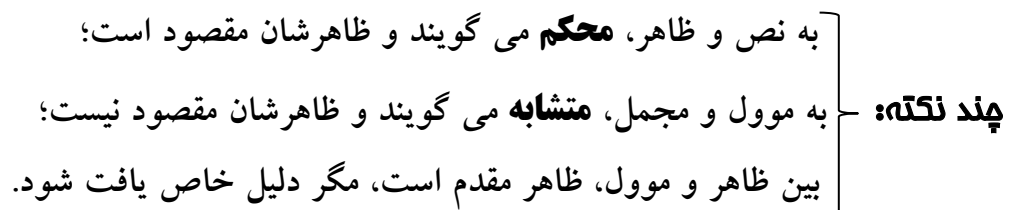
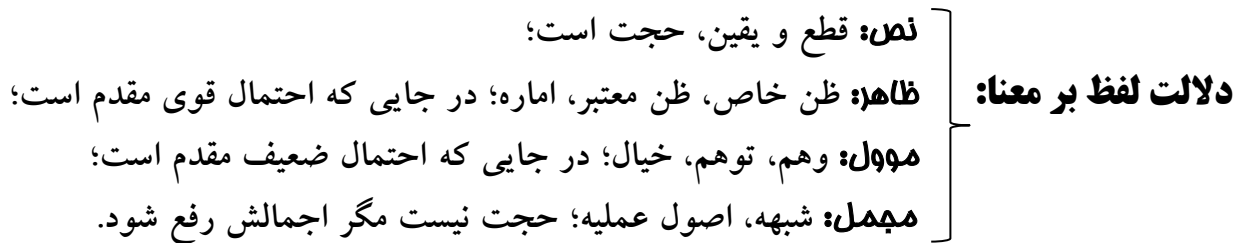
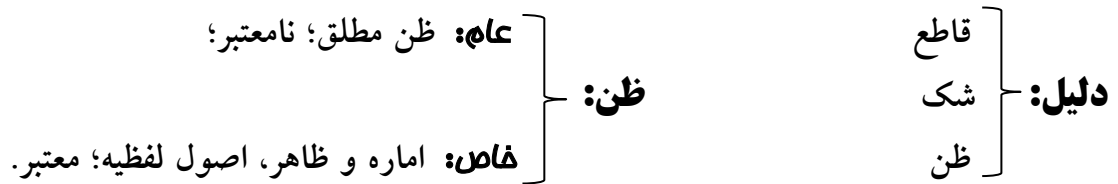
**حقیقت:** **حقیقت لغوی.**  
**حقیقت عرفی:** **عرف عام** [عوام مردم، تعینی].  
**عرف خاص:** شرعی [تعینی ضمنی].  
 متشرعه [عرف فقها].  
 قانونی [تعینی صریح].

**نکته (۱):** حقیقت عرفی همان منقول عرفی است؛ این عرف ها ابتدا مجاز لغوی بودند که با تکرار به حقیقت تبدیل شده اند؛ تکرار در عرف، تکرار در شرع، تکرار در قانون و تکرار در فقه.  
**نکته (۲):** عرف مقدم بر لغت است، چون مردم تابع عرف هستند. و عرف شرعی بر عرف عام مقدم است. عرف قانونی هم بر همه مقدم است.

**شک:** **در وضع لفظ:** با کمک **علایم حقیقت و مجاز** رفع شک می کنیم؛  
**در مراد متکلم:** جهت رفع این شک به اصول لفظیه [اصاله الظهور] و اصول عملیه رجوع می کنیم.

**علایم حقیقت:** تصریح واضح، تبادل، استفاده از حمل و سلب و اطراد؛  
**علایم مجاز:** عدم تبادل یا تبادل غیر، عدم صحت حمل یا صحت سلب و عدم اطراد.

**اصاله الظهور:** اصاله الحقیقه؛  
 اصاله العموم؛  
 اصاله الاطلاق: [با اصل عدم تقدیر برابر است]؛  
 اصل عدم تقدیر [اصل عدم اضمار، اصاله الاطلاق]؛  
 اصل عدم نقل [ابقاء مکان، مبنای آن اصل استصحاب است]؛  
 اصل عدم اشتراک.



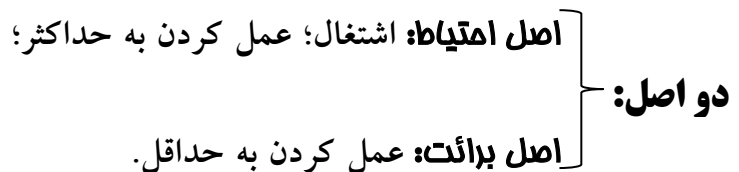
### صحیحی ها و اعمی ها:

**صحیح:** تام الجزا و جامع الشرايط، فقط شامل صحیح می باشد.

➤ **مثال:** فقط ازدواجی صحیح است که صحیح اتفاق افتاده و ازدواج غلط آثاری ندارد.

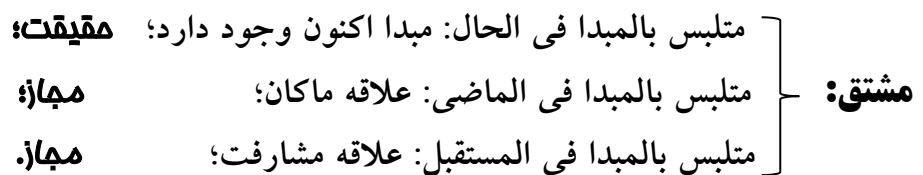
**اعم:** اعم از صحیح و فاسد می باشد.

➤ **مثال:** ازدواج چه صحیح اتفاق افتاده باشد و چه غلط دارای آثار است و ازدواج غلط فقط مجازات دارد.

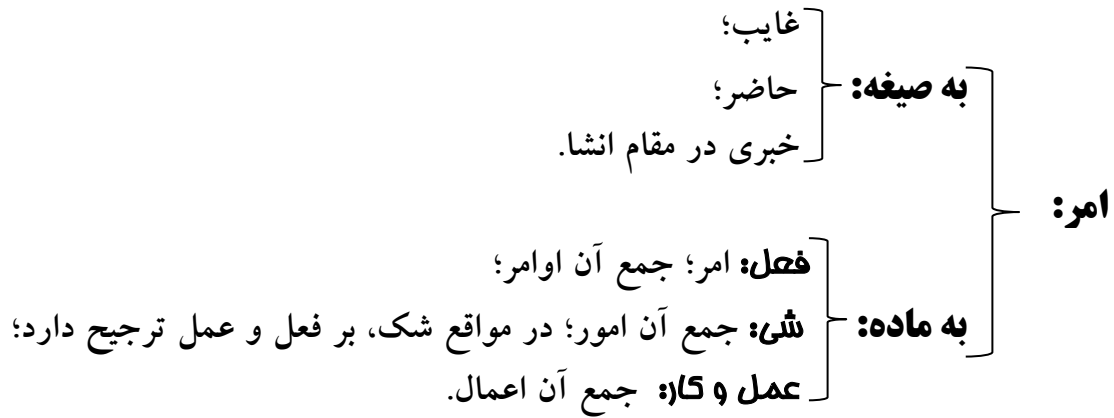


**مشتق:** عارض بر ذات می شود و با زوالش، ذات از بین نمی رود. ریشه مشتق را مبدا می گویند.

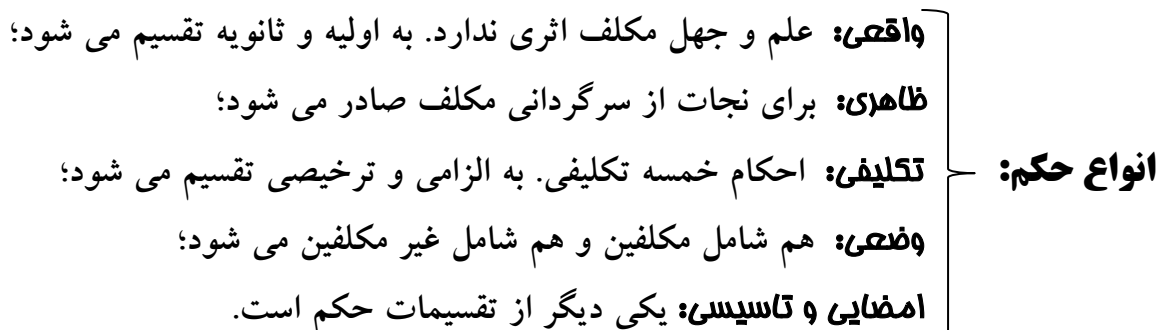
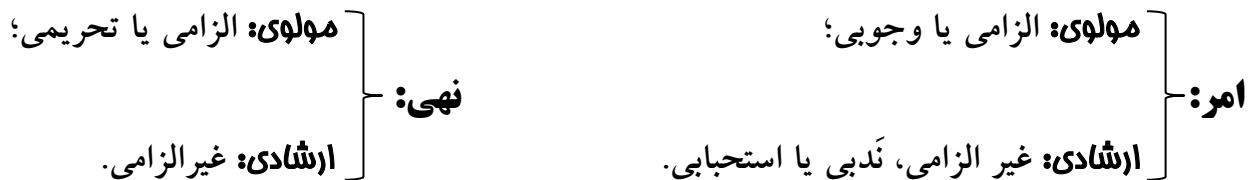
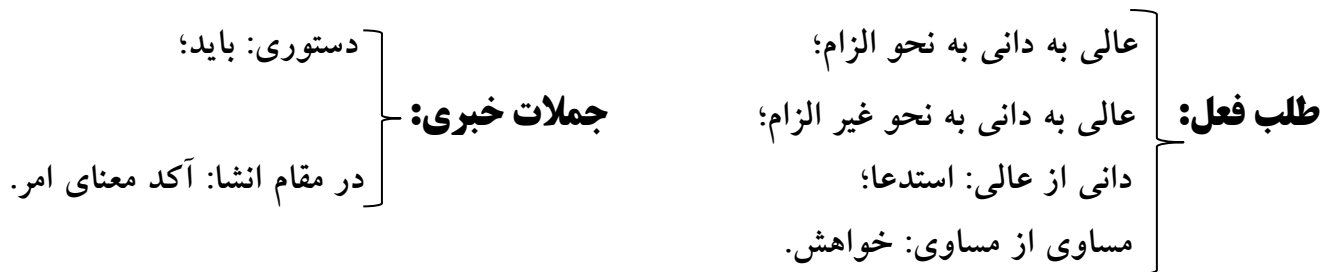
➤ بین مشتق اصولی و مشتق نحوی رابطه عموم و خصوص من وجه وجود دارد.



- نکته (۱): عقود عینی تا قبل از قبض و اقباض مجازند: رهن، وقف، بیع صرف، عقد موجد حق انتفاع، هبه.
- نکته (۲): سَوم: یعنی عرضه کالا، آخذ به سوم: یعنی مشتری، ماخوذ به سوم: یعنی خود مال.



- نکته (۱): صیغه و ماده امر حقیقت در وجوب دارند؛ بجز **امر عقیب حذر** که مفید جواز می باشد.
- نکته (۲): صیغه و ماده نهی حقیقت در حرمت دارند.



**نکته:** برخلاف احکام وضعی، احکام تکلیفی با افعال مکلفین ارتباط مستقیم و با خود مکلفین ارتباط غیرمستقیم دارد.

**دلیل:**

- اجتهادی: برای کشف حکم واقعی؛ کتاب، سنت، اجماع و عقل؛
- فقهائی: برای کشف حکم ظاهری؛ براءت، تخییر، احتیاط و استحباب.

**حکم واقعی:**

- اولیه: حکم اصلی است.
- ثانویه: در صورت وجود عناوین ثانویه به آن عمل می شود.

**عناوین ثانویه:** اضطرار، اکراه، ضرر، عسر و حرج، مقدمه حرام، مقدمه واجب، اهم و مهم، عهد، نذر، قسم، تقیّه، عجز، خوف، شرط و ...

**نکته:** ممکن است حکم اولیه و حکم ثانویه در دو ماده مجزا به کار رفته باشند. مانند مخصص منفصل.

**احکام خمسہ تکلیفی:**

- الزامی: شامل وجوب و حرمت می باشد.
- ترفیصی: شامل ندب، کراهت و اباحه می باشد.

**جواز:**

- به معنای اعم: ندب، کراهت و اباحه؛
- به معنای اقص: اباحه.

### تفاوت حکم وضعی و تکلیفی

**احکام تکلیفی:** فقط شامل افراد بالغ، عاقل و قاصد می شود، و باید و نباید [امر و نهی شرعی] در آن وجود دارد. و محصور در ۵ حکم می باشد.

**احکام وضعی:** شامل همه [مکلفین و غیرمکلفین] می شود و از هر حکم آن، چند حکم تکلیفی صادر می گردد؛

➤ حکم وضعی وضعیت را مشخص می کند: صحت، بطلان، عدم نفوذ، بالغ، عاقل، ضمان و ...

➤ «ت» و «یت» در آخر کلمات نشانه حکم وضعی است.

حکم وضعی در حقوق: }  
 وجوب: لازم؛  
 حرمت: ممنوع؛  
 اباحه: جایز.

## اقسام واجبات

از جهت مکلف: عینی و کفایی؛ اصل بر عینی بودن است.

از جهت مکلف به: تعیینی و تخییری؛ اصل بر تعیینی بودن است.

➤ در واجب تعیینی بدل اضطراری یا حیلولة داریم و بین آنها تقدم و تاخر مهم است. در طول هم جایگزین دارند.

➤ اما در واجب تخییری بدل اختیاری داریم و تقدم و تاخر در بین آنها مهم نیست. در عرض جایگزین دارند. در بین اقسام واجب مخیر هیچ اصلی جاری نیست.

از حیث شرط انجام تکلیف: توصلی و تعبدی؛ بحث در نیاز و عدم نیاز به نیت است.

از نظر زمان انجام تکلیف: }  
 موقت: وقت دارد و به مضیق و موسع تقسیم می شود؛  
 غیرموقت: وقت ندارد به فوری و غیرفوری تقسیم می شود. اصل بر غیرفوری.

از جهت کیفیت و مطلوب بودن مکلف به: نفسی و غیری [مقدمی، شرطی].

از جهت چگونگی تعلق تکلیف:

{ اصلی: [باید، مکلف است، لازم است، موظف است] الزامی است و دلالت بر وجوب دارد.  
 تبعی: به تبع اصل واجب می شود.

از جهت مقدمات تکلیف: }  
 مطلق: بلوغ، عقل و قدرت می خواهد. به منجز و معلق تقسیم می شود؛  
 مشروط: مشروط به شروطی غیر از بلوغ، قدرت و عقل است.

از جهت کیفیت طلب: }  
 معلق: منوط به تحقق امری است. [زیر مجموعه واجب مطلق است]؛  
 منجز: وجوب و واجب فعلیت دارند. [زیر مجموعه واجب مطلق است].

**واجب:** اصلی: به نفسی و غیری [نسبت به تبعی عام است] تقسیم می شود؛  
تبعی: [نسبت به غیری خاص]: رابطه عموم و خصوص مطلق دارند.

**نهی:** ناهی؛ صیغه: «ن،ه،ی»  
منهی؛  
منهی عده: [نهی شده از آن].  
ماده: لا، نباید، نمی تواند، حق ندارد، جایز نیست و ...  
نهی:

**نکته:** صیغه و ماده نهی هر دو دلالت بر حرمت [ترک فعل] دارند.

### وجه اشتراک امر و نهی:

- امر و نهی هر دو بر خواستن دلالت دارند، اما امر نیاز به قصد قربت دارد؛
- هر دو جمله انشایی هستند و نه اخباری؛
- هیچ کدام بر فور و تراخی دلالت ندارند؛ مگر تصریح واضح یا قراین و اوضاع و احوال؛
- هیچ کدام بر مره و مرآت دلالت ندارند، اگر قرینه ای نباشد: نهی بر مرآت و امر بر مره.

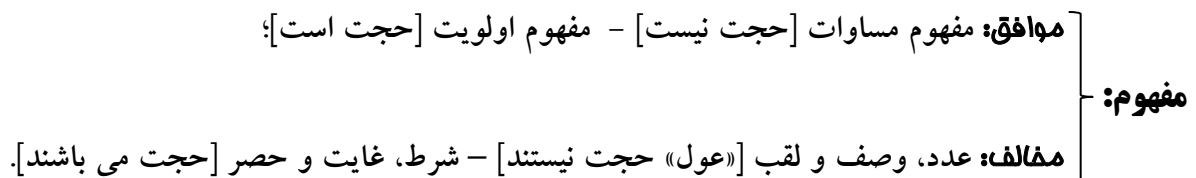
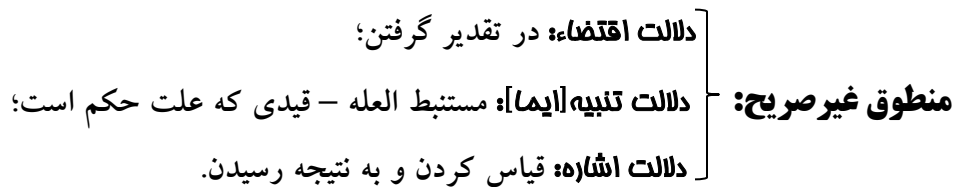
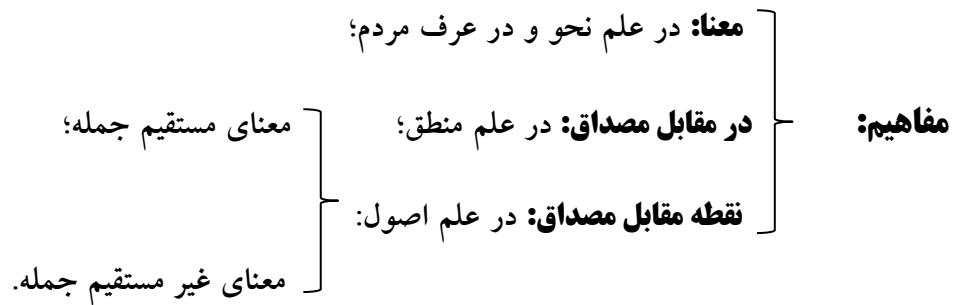
**نهی:** از عالی به دانی به **نمو الزام**؛ نهی تحریمی، نهی نفسی یا نهی مولوی؛  
از دانی به عالی به **نمو غیر الزام**؛ نهی ارشادی، کراهت یا تنزیهی.

**نهی:** در عبادات: مفسد است.  
در سبب معاملات: باطل نیست اما مجازات دارد.  
در معاملات:  
در مسبب معاملات: هم باطل است و هم مفسد.

ادامه نمودار اصول فقه در جزوه های بعدی.

« داود بلدی؛ رتبه بیست و چهار کانون وکلای خوزستان ۱۳۹۴ »





**مفهوم شرط:** الفاظی مانند: «اگر»، «در صورتی»، «چنانچه»، «هرگاه»، «به شرط»، «مشروط بر» و... مفهوم شرط حجت است و فقط در جایی حجت نیست که فعل شرط جایگزین ندارد یا به عبارتی سالبه به انتفاء موضوع است.

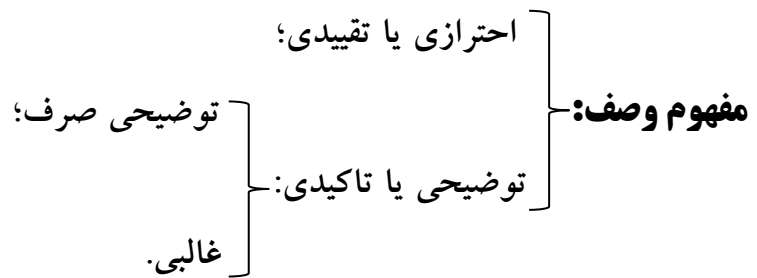
**مفهوم غایت:** حکمی که انتها دارد. الفاظی مانند: «تا»، «مادامی که»، «قبل از» و... مفهوم غیات حجت می باشد.

**مفهوم حصر:** الفاظی مانند: «صرفاً»، «غیر از»، «فقط»، «بجز»، «تنها»، «مگر» و... مفهوم حصر حجت می باشد.

**مفهوم عدد:** به حصری و تمثیلی تقسیم می شود؛

**مفهوم عدد حصری:** زمانی است که متکلم درصدد بیان مقدار و اندازه مشخصی باشد: این مفهوم حجت است؛

**مفهوم عدد تمثیلی:** این مفهوم حجت نمی باشد.



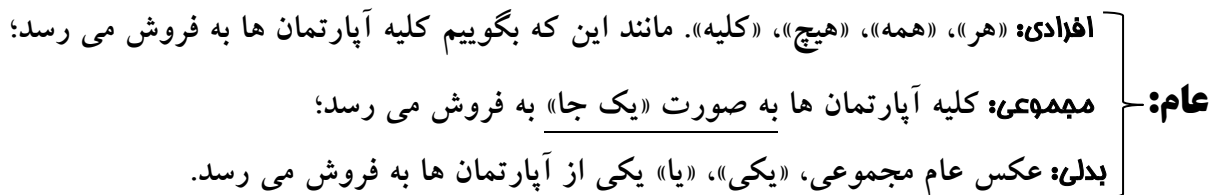
**مفهوم لقب:** مثلاً به جای این که بگوییم «کسی که شراب می خورد»، می گوییم «شرابخوار» حجت نیست؛

**حجت:** منظور از حجت بودن این است که مفهوم مخالف آن قابل استناد است؛

**عام:** جملاتی که الفاظ «هر، همه، هیچ، کل، کلیه، هریک، هیچ یک، ال، ات» در آن ها به کار رفته باشد.

❖ کسی نمی تواند؛ یعنی هیچ کس نمی تواند: نکره در ساق نفی یا نهی، افاده عموم می کند.

❖ ال: مُحَلّی : عموم.



❖ در مواقع شک، اصل بر افرادی بودن عام است؛

❖ عام افرادی مانند واجب عینی و عام بدلی مانند واجب کفایی است؛

❖ در عام مجموعی باید تمام ارکان به صورت کامل و یکجا موجود باشد؛

❖ جهت تمایز بین عام بدلی و عام افرادی: قید آن ها را با قید جمله جایگزین می کنیم، اگر معنا داشت،

همان عامی می شود که قید آن در جمله معنا دارد.



تخصیص مانند حکم اولیه و ثانویه است؛

تخصیص اخراج حکمی و تخصص اخراج موضوعی [سالبه به انتفاء موضوع] است؛

بین عام و خاص، خاص مقدم است. که به آن تخصیص می گوئیم؛

هر مخصصی خاص است، اما هر خاصی مخصص نیست: عموم و خصوص مطلق؛

مخصص متصل همیشه دلیل خاص است و مخصص هم می باشد.

**مخصص:**

متصل: جلوی ظهور عام را می گیرد؛ مخصص متصل همیشه لفظی است.

منفصل: جلوی حجیت عام را می گیرد؛ به لفظی و لبی تقسیم می شود.

مخصص لبی، همیشه منفصل است؛

مخصص لفظی می تواند متصل باشد و یا منفصل؛

مخصص لفظی، مخصصی است که از جنس لفظ می باشد؛

مخصص لبی، دلیل غیر لفظی است که عام را تخصیص می زند: مانند اجماع، عقل و اوضاع و احوال؛

مخصص متصل بر خلاف مخصص منفصل، به تنهایی معنا نمی دهد؛

عام بدون مخصص: ظهور در همه افراد دارد و نسبت به همه افرادش دارای اعتبار است؛

عام با مخصص متصل: لفظ عام از همان ابتدا ظهور در برخی از افراد [به استثناء خاص] پیدا می کند؛

عام با مخصص منفصل: لفظ ظهور در همه افراد عام دارد، اما مخصص منفصل از حجیت این ظهور نسبت به همه

افراد جلوگیری می کند.

**صفت:** به آن «است» یا «که است» اضافه می کنیم معنا می دهد؛

**شرط:** الفاظی مانند «اگر»، «به شرطی که»، «در صورتی که» در آن به کار رفته است؛

**انواع مخصص متصل:** استثنای متصل: الفاظی مانند «مگر» و «الا» در آن به کار رفته است؛

بدل بعض از کل: مانند دلالت تضمینی است؛

غایت: الفاظی مانند «تا»، «مادامی که» و «قبل از» در آن به کار رفته است؛

قیده: متمم، تمام کننده. مانند قید احترازی است.

**مبین:** لفظی را گویند که دلالت آن بر معنا صریح و روشن باشد. مانند نص؛

**مجمل:** لفظی که معنای آن معلوم نبوده و مردد بین دو یا چند احتمال است که نمی دانیم مراد گوینده کدام است.

**مخصص مبین:** مخصصی است که روشن است و ابهامی ندارد؛

**مخصص مجمل:** مخصصی است که دارای ابهام و اجمال است و مقصود روشن نیست.



- ❖ اجمال در همه موارد ۶ گانه به عام سرایت می کند جز در اجمال مفهومی منفصل دوران بین اقل و اکثر؛
- ❖ وقتی می گوئیم اجمال خاص به عام سرایت می کند یعنی: دیگر نمی توان در مورد افراد مورد تردید به عموم عام عمل کرد. یعنی نه به مخصص عمل می کنیم و نه به عام؛
- ❖ وقتی می گوئیم اجمال خاص به عام سرایت نمی کند یعنی: همچنان در مورد افراد مورد تردید پس از تخصیص می توان به عموم عام عمل کرد. یعنی اگر مخصص ما مجمل نباشد هم به عام عمل می کنیم و هم به مخصص.

**عمل به عام پیش از جستجوی مخصص:**

- در مورد مخصص متصل جستجوی مخصص لازم نیست و عمل به عام جایز است؛
- در مورد مخصص منفصل جستجوی مخصص لازم است و عمل به عام جایز نیست.

**یک مخصص بعد از چند عام:**

- اگر همه عام ها اسم باشند، مخصص به عام آخری می خورد؛
- اگر عام ابتدا به ساکن به صورت اسم بیاید و بعدا با ضمیر و اسامی ذکر شود، مخصص به همه جمله بر می گردد.

**تخصیص اکثر:**

- اگر حکمی به صورت عام بیان شود، و بعد بیشتر افراد عام از آن حکم، مستثنی شوند: کاری نکوهیده است.

**تقسیم عام به وسیله مفهوم:**

- مفاهیم خاصی که حجت هستند می توانند حکم عام را تخصیص بزنند:
  - ✓ مفهوم موافق اولویت؛
  - ✓ مفهوم مخالف شرط؛
  - ✓ مفهوم مخالف غایت؛
  - ✓ مفهوم مخالف حصر.

**نسخ:**

- به معنای ابطال و از بین بردن چیزی است: قانون و دلیل موخر را ناسخ و قانون و دلیل مقدم را منسوخ می گویند؛

**نسخ دو تقسیم دارد:**

- صریح و ضمنی؛
- نسخ کلی و جزئی.

## تفاوت تخصیص و نسخ:

- در تفصیص خاص، حکم عام را از ابتدا محدود و مضیق می کند، اما در نسخ حکم ثابتی وجود داشته و به آن عمل می شده، و سپس حکم جدید حکم قبلی را از بین می برد.
- در تفصیص اثرش به گذشته سرایت می کند و اثر قهقرایی دارد، اما نسخ اثرش به گذشته سرایت نمی کند و مربوط به آینده است؛
- تفصیص مانند بطلان است که اثرش قهقرایی است، اما نسخ مانند انحلال است و اثرش نسبت به آینده است؛
- تفصیص کاشف است، اما نسخ ناقل: یعنی اثر تخصیص به گذشته سرایت می کند، اما اثر نسخ از این به بعد شروع می شود؛
- مخصص ممکن است مقدم بر عام و یا موخر بر عام باشد، اما نسخ همیشه موخر از منسوخ است؛
- تفصیص دفع [پیشگیری] است، اما نسخ رفع [درمان]؛
- تفصیص با دلیل عقلی امکان پذیر است، اما نسخ احکام شرع از سوی شارع و نسخ قانون توسط قانون گذار انجام می شود؛
- نسخ جنبه انشایی [به وجود آمدن حکم جدید]، اما تخصیص جنبه املائی دارد؛
- تفصیص غالب است، اما نسخ نادر است؛
- در مواقع شک: اصل عدم نسخ است: یعنی اصل بر تخصیص می باشد؛
- نسخ آن است که فقط به یک دلیل عمل می شود اما تخصیص جمع بین دو دلیل است، یعنی زمانی که جمع بین دو دلیل امکان دارد، بهتر است از دور انداختن یکی از آن دو. به این قاعده تخصیص، تعارض ظاهری، تعارض بدوی، جمع مقبول، جمع دلالی، جمع عرضی و الجمع مهما ممکن اولی من الطرح می گویند؛
- تفصیص موافق اصل و نسخ مخالف اصل می باشد. [اصل عدم نسخ]؛
- اگر به عام عمل شده باشد، نسخ و اگر به عام عمل نشده باشد تخصیص می گویند.

## حالات مختلفه تعارض بین عام و خاص بر حسب زمان:

**حالت اول:** تاریخ عام و خاص هر دو معلوم می باشند: دارای سه صورت می باشد:

**صورت اول:** عام و خاص هم زمان می باشند: تخصیص است، چون ناسخ و منسوخ هیچ گاه همزمان نیستند؛

**صورت دوم:** عام مقدم و خاص موخر است: هر جایی که برای ما بین نسخ و تخصیص شک حاصل شود، اصل عدم

نسخ است و ملاک دیگر این است که: اگر به عام عمل شده باشد نسخ، و اگر عمل نشده باشد، تخصیص است؛

**صورت سوم:** خاص مقدم و عام موخر است: اختلافی است، اما قول مشهور این است که می گویند خاص مقدم،

عام موخر را تخصیص می زند؛

**حالت دوم:** تاریخ یکی از عام و خاص معلوم و دیگری مجهول است: دارای دو صورت می باشد:

**صورت اول:** تاریخ عام معلوم و تاریخ خاص مجهول: طبق قاعده تاخر حادث: عام مقدم و خاص موخر است.

**صورت دوم:** تاریخ عام مجهول و تاریخ خاص معلوم: طبق قاعده تاخر حادث: عام موخر و خاص مقدم است.

**اصل تاخر حادث:** قاعده ترجیح بالاحداث می باشد: قاعده ای که اگر دو حادثه داشته باشیم که تاریخ یکی

معلوم و تاریخ دیگری مجهول باشد: حادثه ای که تاریخ آن مجهول است موخر شمرده می شود.

**حالت سوم:** عام و خاص هر دو مجهولند: الدلیلان اذا تعارضا تساقطا - هر دو ساقط می شوند.

**مطلق:** لفظی است که همراه با وصف حالت یا قید خاصی در نظر گرفته می شود - لفظی که شایع نیست.

✓ مطلق همان مقید است که مقید می شود.

**مقید:** لفظی است که قیدی ندارد. در نتیجه شامل همه قیود می شود - لفظی که شایع و فراوان نیست.

## فرق عام با مطلق:

➤ دلالت عام بر عموم وضعی لفظی است، اما دلالت مطلق بر اطلاق به واسطه مقدمات حکمت است؛

➤ در عام تاکید بیشتر روی افراد است، اما در مطلق تاکید روی عوارض و حالات [کیفیت] است؛

➤ عموم عام استغراقی [افرادی، شمولی، استیعابی] است که همه افراد را در بر می گیرد اما اطلاق، مطلق

بودنش بدلی است - یعنی شامل یک فرد یا یک موضوع به صورت غیر معین می باشد. [لا علی التعیین]؛

➤ عام پس از تخصیص از عمومیت می افتد، اما مطلق از جهتی مقید است و ممکن است از جهات دیگر بر

اطلاق خودش باقی بماند؛

➤ عام خاص تر نمی شود، اما مطلق مقید و مقید تر می شود.

## ادغام خاص و مطلق و مقید: ۴ حالت پیش می آید؛

۱. لفظ هم عام است و هم مطلق؛ مانند همه علما... : عموم مستفاد از اطلاق؛  
نام های دیگر عموم مستفاد از اطلاق: اطلاق افرادی، اطلاق استيعابی، اطلاق استقرایی و اطلاق شمولی.
۲. لفظ عام است و مقید؛ مانند همه علمای فیزیک... ؛
۳. لفظ خاص است و مطلق؛ مانند برخی از علما... ؛
۴. لفظ خاص است و مقید؛ مانند برخی از علمای فیزیک.

## تقابل مطلق و مقید [بر ۶ قسم می باشد]:

- ☞ تقابل از اقسام تباین می باشد. یعنی دو مفهومی که در مقابل یکدیگر قرار می گیرند.
۱. مثلین [تماثل]: دو عرضی که از یک نوع باشند. مانند سفیدی و کاغذ، وصیت عهدی و طلاق رجعی [هر دو ایقاع جایزند]، عقود تبعی که تابع دین اند مانند ضمان و حواله و رهن و کفالت؛
  ۲. خلافین [تخالف]: دو عرضی که از یک نوع می باشند و تصور یکی بر دیگری وابسته نیست. مانند سفیدی و شیرینی، غصب و عقود معین، حدود و مجازات های بازدارنده؛
  ۳. تضاده: دو مفهوم وجودی که با هم جمع نمی شوند و در مقابل یکدیگرند، ولی هر کدام که نباشد، ممکن است نوع سومی وجود داشته باشد. مانند حرارت و برودت = حالت سوم: اعتدال.
- ✓ لایبتمعان و یرتفعان: قابل جمع نیستند، اما قابل رفع می باشند؛
۴. تضایف: دو مفهومی که مقابل یکدیگر قرار می گیرند و درک هر کدام وابسته به دیگری است. مانند پدر و فرزند، هوا و قرار در ماده ۳۸ ق.م.، قبض و اقباض خرید و فروش و... ؛
  ۵. تناقض: تقابل یک چیز با عدمش. دو چیز وجودی و عدمی. مانند سفیدی با عدم سفیدی، روز و شب، صحت و بطلان، ضمان و عدم ضمان و... ؛
  ۶. ملکه و عدم ملکه: دو موجودی که هر دو بالقوه می باشند. یکی توانایی به فعلیت رسیدن را دارد که به آن ملکه و دیگری که فقط بالقوه است عدم ملکه می گویند.



## مقدمات حکمت: شرایط اطلاق، عام، عام اصولی:

۱. امکان اطلاق و تقييد: مطلق لفظی است که بتواند مقید بشود و اگر لفظی را نتواند مقید کرد، نه مطلق است و نه مقید. یعنی تقييد باید صحيح باشد؛
۲. نبودن قرينه تقييد: لفظی که قرينه ای آن را مقید نکرده باشد؛
۳. متکلم در مقام بيان باشد: اگر گوینده در حال توضیح دادن و اجمال گویی باشد. باشد، لفظش مطلق است و نه مقید؛
۴. نبودن قدر متيقن در مقام تفاطب: یعنی از لفظ گوینده یک قدر يقینی را نتوان درک کرد؛
۵. نبودن انصراف: در این جا، از بین سه انصراف [انصراف بدوی، انصراف به جهت اکمل بودن و انصراف به جهت کثرت استعمال] تنها انصراف به جهت کثرت استعمال یا همان انصراف ظهوری [اطراد] مد نظر است.

## حمل مطلق بر مقید:

- ◀ در جایی که بین مطلق و مقید تعارض وجود داشته باشد، مطلق را بر مقید حمل می کنیم: یعنی مقید مقدم می شود که با آن تقييد می گوئیم. در جایی هم که بین عام و خاص تعارض وجود داشته باشد عام را بر خاص حمل می کنیم که با آن تخصیص می گویند.

## حمل مطلق بر مقید بر دو قسم است:

۱. بین مطلق و مقید منافات وجود دارد: در این جا دو دلیل را با هم جمع می کنیم که با آن جمع عرفی، جمع مقبول، جمع دلالی، تعارض ظاهری، تعارض بدوی یا تقييد می گویند.
  - ✓ الجمع مهما امکن اولی من الطرح؛
۲. بین مطلق و مقید منافات وجود ندارد: در این صورت به هر دو جداگانه عمل می شود.

**اقسام مبین:**

۱. مبین بالذات: از ابتدا معنای آن مشخص بوده و هیچ گاه مجمل نبوده است؛
۲. مبین بالعرض: از ابتدا معنایش روشن نبوده و بعداً بیانی رسیده و اجمالش رفع شده است. مانند مجمل و موول.

**انواع اطلاق:**

۱. اطلاق استقرایی: مانند عام استقرایی و عام افرادی؛
۲. اطلاق بدلی: مانند عام بدلی؛
۳. اطلاق اموالی: مفهوم مورد نظر دارای حالات و صفات مختلف است ولی مقید به هیچ یک از آن حالا نشده است؛
۴. اطلاق ازمائی: لفظ مطلق به زمان یا مدت خاصی نیست و شامل همه زمان ها می شود.

ادامه نمودار اصول فقه در جزوه های بعدی...

«داود بلدی؛ رتبه بیست و چهار کانون وکلای خوزستان ۱۳۹۴»